

## معمای دموکراسی در افغانستان

نوذر شفیعی<sup>۱</sup> - اقدس اقبال<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۸۹/۲/۱

تاریخ تصویب: ۸۹/۴/۲۴

### چکیده:

با وجود زمینه‌های معروف به «دهه‌ی دموکراسی» و حتی تصویب قانون اساسی، آغاز تصمیم‌گیری برای استقرار دموکراسی در افغانستان همزمان با حمله‌ی نیروهای نظامی ایالات متحده به افغانستان و شکست نظامی طالبان پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ می‌باشد. با توجه به اهمیت سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی مسائل افغانستان برای کشورهای همسایه‌ی آن از جمله ایران، پژوهش پیش رو به بررسی و تحلیل مسأله‌ی دموکراسی و یا به بیان مناسب‌تر «معمای دموکراسی» در افغانستان می‌پردازد. پس از بررسی نظریه‌های دموکراسی در جوامع پیچیده و تأکید بر ارتباط تنگاتنگ مسأله‌ی قومیت و دموکراسی در این کشور، این مقاله با تقسیم دیدگاه‌ها به دو گروه کلی، به تحلیل این دیدگاه‌ها می‌پردازد. بدین معنی که از زمان آغاز

۱. استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان. (Shafiee2@hotmail.com)

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه اصفهان. (Aeghbal1986@yahoo.com)

استقرار دموکراسی در افغانستان عمدتاً دو دیدگاه در این باره وجود داشته است. مخالفان و منتقدان استقرار دموکراسی در افغانستان عمدتاً پیچیدگی‌ها و موانع تحقق دموکراسی در این کشور را ناشی از شرایط خاص اجتماعی و اقتصادی این جامعه (سطح سواد، آموزش، بهداشت، توسعه و...) و پس از آن پیامدهای منفی که دموکراتیزاسیون از آغاز در این کشور ایجاد کرده است، می‌دانند. در مقابل موافقان دموکراتیزاسیون در افغانستان با تأکید بر دموکراسی حداقلی و ارزش‌های لیبرالی، معتقدند که دموکراسی با تمرکززدایی از قدرت و ایجاد توسعه‌ی سیاسی با حل بحران مشارکت، می‌تواند به کاهش منازعات کمک نماید.

**واژه‌های کلیدی:** دموکراسی، جوامع پیچیده، محلی‌گرایی، اقتدارگرایی، دموکراسی حداقلی، ارزش‌های لیبرالی.

#### مقدمه

اگرچه افغانستان در تاریخ پرفراز و نشیب خود دوره‌های دموکراسی (۱۹۷۳-۱۹۶۳) را داشته است، اما با سقوط حکومت طالبان در سال ۲۰۰۱، این کشور در حال تجربه‌ی مراحل دیگری از دموکراسی است. به نظر می‌رسد در طول تاریخ افغانستان، همانند اغلب کشورها، دموکراسی خواهی یک روی سکه‌ی تحولات سیاسی اجتماعی در این کشور بوده است. نکته‌ی مهم این است که با آنکه ماهیت اجتماعی افغانستان به گونه‌ای است که دموکراسی بهترین الگوی حکومتی برای آن قلمداد می‌شود (زیرا جامعه‌ای چندقومی است که فقط در یک محیط دموکراتیک سهم و نقش اقوام در قدرت مشخص می‌شود)، هیچ‌گاه خورشید دموکراسی کاملاً بر افغانستان درخشش خود را به نمایش نگذاشته و فضای سیاسی حاکم بر افغانستان همواره ابری بوده است.

شاید یکی از علت‌های اصلی این مهم، پیچیدگی خاص جامعه‌ی افغانستان است که در شکل فرهنگ سیاسی پایین، غلبه‌ی قوم‌گرایی بر ملت‌گرایی، تکمیل نشدن فرایند

ملت‌سازی، فقدان توسعه‌ی اقتصادی و... بوده است. به عبارت دیگر جامعه‌ی افغانستان مبتنی بر همبستگی مکانیکی است و هنوز همبستگی ارگانیکی (وجدان جمعی) در آن شکل نگرفته است.

تحت این شرایط، این جامعه همواره با دو موج مخالف یکدیگر در زمینه‌ی استقرار دموکراسی مواجه بوده است؛ تلاش نیروهای روشنفکر برای استقرار دموکراسی و در مقابل مقاومت نیروهای تمامیت‌خواه و سرکوبگر. در کنار این دو موج دو جریان اصلی نیز در تقویت یا تضعیف هریک از این دو موج فعالیت کرده‌اند؛ یکی بستر اجتماعی جامعه‌ی افغانستان که اغلب زمینه‌ساز قدرت یافتن نیروهای غیردموکراتیک بوده است و دیگری مداخله‌ی خارجی که نگرش آنها به امواج اجتماعی و سیاسی در افغانستان تابع ملاحظات و منافع ملی آنها بوده است.

با توجه به این پیچیدگی‌ها و درهم‌تنیدگی‌های اجتماعی سیاسی، از ابتدای شکل‌گیری دولت در افغانستان دموکراسی در این کشور با معمای پیچیده‌ای مواجه بوده است. در سال ۲۰۰۱ که ایالات متحده در افغانستان مداخله کرد و حکومت تمامیت‌خواه طالبان فروپاشید، این انتظار شکل گرفت که گره معمای دموکراسی در افغانستان گشوده شود، اما به نظر می‌رسد ترازوی دموکراسی، شاخص امیدوارکننده‌ای از دموکراسی را در افغانستان به نمایش نمی‌گذارد.

مقاله‌ی حاضر قصد دارد با نگاهی کلی به آنچه از سال ۲۰۰۱ تاکنون در افغانستان گذشته، چشم‌اندازی از دموکراسی در این کشور به نمایش گذارد. از این منظر به دو دیدگاه بدبینانه و خوش‌بینانه‌ی اصلی همراه با معیارهایی که هریک از این دیدگاه‌ها، قضاوت خود را بر آن بنیان گذاشته‌اند، اشاره خواهیم کرد. تئوری «دموکراسی در جوامع پیچیده» می‌تواند مبنای خوبی برای فهم بهتر دیدگاه‌های رایج درباره‌ی معمای دموکراسی در افغانستان باشد. از نظر سازماندهی این مقاله در سه بخش تنظیم شده است. در بخش نخست، نظریه‌های

دموکراسی در جوامع پیچیده مطرح می‌شود. در بخش دوم، دیدگاه بدبینانه نسبت به استقرار دموکراسی و در بخش سوم، نگاه خوش‌بینانه به دموکراسی در افغانستان، بررسی می‌شود. در بخش آخر نیز جمع‌بندی و نتیجه‌گیری ارائه می‌گردد.

## بخش اول: چارچوب نظری

### دموکراسی در جوامع پیچیده:

اصطلاح جوامع پیچیده که در چارچوب نظریه‌ی نوسازی به ویژه کارکردگرایی ساختاری مطرح شده است، به وضعیتی اشاره دارد که در آن جامعه بر اثر تقسیم کار، به سیستم‌های فرعی و بخش‌های گسسته، انعطاف‌ناپذیر و جداگانه تفکیک شده است، در حالی که وقایع و تجربیات از یک بخش به سایر بخش‌ها غیر قابل انتقال است. (نش، ۱۳۸۴: ۲۶۰).

اندیشمندان معاصر چون یورگن هابر ماس و بسیاری از متفکران پست مدرن و پسا ساختارگرا، به مشکلات دموکراسی در جوامع پیچیده اذعان کرده و راه‌حلی‌هایی چون دموکراسی مشورتی (هابر ماس) یا دموکراسی رادیکال (لاکلائو و اوفه) و یا تقسیم قدرت و حکومت قانون (دانیل زولو) را مطرح کردند. درحقیقت هابرماس خوش‌بین‌ترین نظریه‌پرداز در خصوص پیچیدگی و دموکراسی است. از نظر دیگران، به ویژه کلاوس اوفه و دانیلو زولو، پیچیدگی عملاً دموکراسی را غیرممکن می‌سازد. هر چند این جامعه‌شناسان سیاسی همه‌ی جزئیات کارکردگرایی را که نظریات جوامع پیچیده بر آن متکی هستند نمی‌پذیرند، لیکن همه‌ی آنها اساسی‌ترین فرضیه‌اش را قبول می‌کنند، یعنی اینکه گروه‌های اجتماعی خود را برای انجام وظایف تفکیک شده سازماندهی می‌کنند. به طوریکه هرچه جامعه پیشرفت می‌کند به «سیستم‌های فرعی» که به لحاظ کارکردی تخصصی هستند، تقسیم می‌شود. اوفه که با هابرماس در آثار اولیه‌اش همکاری می‌کرد، استدلال می‌کند که ویژگی اصلی جوامع پیچیده، انعطاف‌ناپذیری (Rigidity) می‌باشد. جوامع پیچیده به لحاظ تاریخی با مشکلات

منحصر به فردی روبرو هستند، چرا که در این جوامع پیش‌بینی و برنامه‌ریزی عملاً غیر ممکن می‌گردد. انفکاک کارکردی تخصصی باعث می‌گردد که پیش‌بینی تأثیرات ناخواسته اقدام یکی از سیستم‌های فرعی بر امکان‌های آینده‌ی دیگر سیستم‌ها بسیار مشکل شود. هنگامیکه ما عملاً از نتایج و تأثیرات متضرر می‌شویم، متوجه می‌شویم که آنچه برای افزایش آزادی انتخابات افراد طراحی شده، نتایج معکوس به بار می‌آورد (Offe, 1996: 14).

بنابراین از آنجا که دموکراسی هم دربردارنده‌ی مشارکت در شکل‌گیری اراده‌ی مردم و هم جلوگیری از اعمال اراده‌ی آنها می‌باشد، «پیچیدگی» مانع جدی بر سر راه تحقق دموکراسی محسوب می‌شود. به بیان اوفه: «جوامع پیچیده به حدی انعطاف‌ناپذیر شده‌اند که هر تلاشی برای تفکر هنجاری در مورد نظم یا احیای آن یا به عبارت دیگر، ماهیت هماهنگ فرآیندهایی که درون آنها رخ می‌دهند، عملاً به واسطه‌ی بهبودگی شان و بنابراین ناشایستگی ذاتی‌شان غیر ممکن شده است (Ibid, 1996: 12).

از آنجا که در جوامع پیچیده درک طرح‌هایی که جامعه را فرا گرفته‌اند غیرممکن است، توسعه‌ی گزینه‌های انتخاب که به وسیله‌ی سیستم‌های فرعی عقلانی تولید می‌شوند، عملاً به آزادی بیشتر برای افراد منجر نمی‌گردد.

اوفه دو منبع نسبتاً ضعیف امیدواری برای دموکراسی پیشنهاد می‌کند. اول، ظهور جنبش‌های اجتماعی در جامعه‌ی مدنی است و دومین پیشنهاد او این است که برای ایجاد دموکراسی، جامعه باید بدون از دست دادن فواید مدرنیزاسیون تا حد امکان ساده شود، تا بدین وسیله تصمیمات شفاف‌تر شوند و کنترل افزایش یابد. او معتقد است، مخصوصاً این نکته اهمیت دارد که وابستگی‌های متقابل میان بخش‌های مختلف جامعه کاهش یابد (نش، ۱۳۸۰: ۲۶۳).

دانیل زولو حتی از اوفه در مورد امکان تحقق دموکراسی در جوامع پیچیده بدبین‌تر است، او بیشتر بر فرآیند سیاسی تمرکز نموده و استدلال می‌کند که مدل تسلط دموکراسی در علوم

سیاسی اکنون منسوخ شده است. این مدل که «نخبه‌گرایی رقابتی» (Comparative Elitism) است، ابتدا در دهه‌ی ۱۹۴۰ به وسیله‌ی ژوزف شومپتر به منظور اصلاح آنچه او «دموکراسی کلاسیک» می‌نامید، مطرح شد. مدل کلاسیک که آتن باستان را ایده‌آل تلقی می‌کند، دموکراسی را مستلزم مشارکت کامل همه‌ی شهروندان در تصمیم‌گیری برای منفعت همگانی می‌داند. به عقیده‌ی شومپتر این امر در جوامع پیچیده غیرممکن است؛ دموکراسی تنها در برگیرنده‌ی رقابت میان احزاب سیاسی برای به دست آوردن آرای مردم می‌باشد. در جوامع پیچیده هیچ رقابت واقعی بین نظرات گوناگونی که مردم باید از بین آنها‌گزینش کنند وجود ندارد، چرا که همه‌ی آنها سیاست‌های مشابهی را پیشنهاد می‌کنند. دلیل این امر جذب شدن خود احزاب در دولت است. دوم، اینکه با پاره‌پاره کردن منافی که خارج از حوزه‌ی سیاسی بر فرآیند سیاسی تأثیر می‌گذارند، (از جمله منافع گروه‌های اقتصادی، مذهبی و تکنولوژیک) خطر ناکارآمدی سیاسی وجود دارد. سوم، اینکه مذاکرات سیاسی بین چنین گروه‌هایی در پشت صحنه صورت می‌گیرد و اکثر مردم از آن اطلاع نمی‌یابند و در نهایت ظهور رسانه‌های جمعی به کاهش حوزه‌ی عمومی منجر شده که شهروندان سابقاً در آن نگرش‌های سیاسی‌شان را مبادله و موضوعات مهم را به بحث می‌گذاشتند (نش، ۱۳۸۴: ۲۶۱).

اجرای پیشنهاد‌های زولو و اوفه در رابطه با دموکراسی، در مقایسه با پیشنهاد‌های شخصیت برجسته‌ی این سنت یعنی یورگن هابرماس، دشوار است. او در مورد امکان دموکراسی در زندگی معاصر خوش‌بین‌تر است؛ تاحدی به خاطر اینکه برخلاف زولو که فعالیت‌های سیاسی را محدود به دولت می‌داند، از نظر هابرماس بسیج جنبش‌های اجتماعی در جامعه‌ی مدنی کمک مهمی به توسعه‌ی دموکراسی می‌کند. مع‌هذا هابرماس مانند زولو و اوفه عقیده دارد که پیچیدگی جامعه‌ی معاصر بدین معنی است که مشارکت دموکراتیک در حکومت به شدت محدود می‌شود (نش، ۱۳۸۴: ۲۶۵).

مهم‌ترین ویژگی جوامع پیچیده گسستگی‌های انعطاف‌ناپذیر و بدون ساختار است در

حالی که دموکراتیک شدن نیازمند حداقلی از اجماع بر سر اندیشه‌ها، منافع و اهداف است تا زمینه‌ی مشترکی برای پذیرش قواعد بازی دموکراتیک و نتایج ناشی از آن وجود داشته باشد. در این راستا تحقق اصول نظارت همگانی و قاعده‌ی اکثریت بیش از سایر اصول دموکراتیک با مشکل مواجهند.

مشکل دموکراسی در جوامع پیچیده صرف نظر از برخی موانع دیگر، بیشتر به مسائلی چون فقدان همبستگی اجتماعی و ضعف دولت مربوط است. زیرا ساختارها، هویت‌ها و سازمان‌های سیاسی، طبقاتی و همبستگی آفرین که دولت رفاه دموکراتیک را پی‌ریزی کرده‌اند، با فروپاشی مواجهند. در حالی که میزانی از همبستگی اجتماعی برای دموکراسی ضروری است. افزون بر آن جوامع پیچیده به خاطر فقدان همبستگی اجتماعی، دولت ضعیفی دارند، بدین معنا که یک نهاد عمده مانند دولت که همه‌ی شهروندان را در کنترل دارد، دیگر مشروع شناخته نمی‌شود. همچنین دولت به وسیله‌ی فشارهایی که از بالای سر (جهانی شدن) و نیز از پایین (خیزش جنبش‌های هویت جو) متحمل می‌شود با ضعف روبرو شده و استفاده از این نهاد برای حفاظت از منافع جمعی و یا انجام اصلاحات در جهت منفعت همگانی مشکل می‌باشد (نش، ۱۳۸۴: ۲۶۳).

جامعه‌ی افغانستان جزو جوامع پیچیده است؛ این ویژگی به ویژه به دلیل ویژگی‌های قومی و بازتاب‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی متأثر از آن است. لذا دموکراسی و قومیت در افغانستان کاملاً به هم مرتبط هستند و از قضا این ارتباط یک ارتباط منفی است. به عبارت دیگر، درک وضعیت قومیت در افغانستان در ارتباط تنگاتنگ با استقرار دموکراسی در این کشور است. در برداشت از واژه‌ی قوم در افغانستان ریچارد تاپر می‌گوید: قوم احتمالاً مفهومی است که نزد افغانی‌ها کاربرد وسیعی دارد و همه‌ی روابط اجتماعی گروه‌ها و تعارضات اجتماعی را در بر می‌گیرد (Topper, 1988: 84).

این برداشت تاپر از واژه‌ی قوم در افغانستان، ناشی از کاربرد تسامح‌آمیز و غیر دقیقی

است که در میان مردم عادی رایج است که در آن قوم، قبیله، طایفه و... به یک معنا به کار می‌روند. بر اساس برداشت وبر، قوم گروه انسانی است که دارای باور ذهنی به اجداد مشترک هستند. باوری که دلیل آن می‌تواند شباهت فیزیکی، شباهت در رسوم و آداب، حافظه و خاطرات مشترک باشد که از گذشته به ارث مانده است (فکوهی، ۱۳۸۰: ۲۳۵).

معیارهای مفهوم‌بندی قومیت در افغانستان به ترتیب اهمیت عبارتند از: باور به تبار و جد مشترک، زبان و مذهب و بافت ناهمگن قومی که در آن به خوبی قابل مشاهده است. بهمن هویدی در همین مورد می‌گوید: «ساخت آدم‌ها در خیابان شهر موزه‌ای را ترسیم می‌کند که بیانگر موزائیک انسانی ویژه‌ی افغانستان است، نژادها و قبایل متعددی با عادات، سنت‌ها و اشکال مختلف اما همه در یک بافت و رشته دین می‌شوند؛ همه‌ی این شکل‌ها، رنگ‌ها، چهره‌ها، نژادها و... در خیابان‌های کابل از پیش چشمت می‌گذرد و حتی شاید باورت نیاید که همه‌ی آنها به یک کشور نسبت دارند و دارای یک هویت باشند (فکوهی، ۱۳۸۰).

تعدد و تفاوت‌های قومی - فرهنگی در افغانستان کاملاً مشهود و هویدا است. اما آنچه اهمیت دارد درک بسیاری از تعارض‌های نهفته و گرایش‌های انعطاف‌ناپذیر در این تعدد و تکثر است که همین تکثر هرگز اجازه نداده از هویتی واحد در افغانستان سخن راند. آنچه رو می‌نماید چندگانگی قومی است که حتی در سیاست رسمی نیز انگیخته می‌شود. مشکلات ناشی از چندگانگی قومی در افغانستان همه‌ی مسائل این کشور را تحت تأثیر قرار داده است، از این رو در ارائه‌ی هرگونه تحلیلی از دموکراسی در این کشور باید این مسأله را در نظر داشت. در مجموع تحلیل‌های رایج از دموکراسی در افغانستان به دو گروه بدبینانه و خوش‌بینانه تقسیم می‌شوند که در ادامه به آن می‌پردازیم.



## بخش دوم

### نگاه بدبینانه به دموکراسی در افغانستان: از محلی‌گرایی تا اقتدارگرایی

از زمان سقوط طالبان و حتی قبل از آن تحلیل‌گران مسائل افغانستان و کارشناسان این حوزه نظرات و تحلیل‌های گوناگونی ارائه دادند که این پژوهش آنها را به دو دسته تقسیم کرده است: نخست آن دسته از تحلیل‌گران که به استقرار دموکراسی در جامعه افغانستان بدبین بوده از آن انتقاد می‌کنند و پیشنهادات دیگری دارند که در ادامه به بررسی آنها می‌پردازیم و گروه دوم که دموکراسی حداقلی و ارزش‌های لیبرالی را برای جامعه افغانستان مناسب می‌دانند. مخالفان و منتقدان دموکراسی در افغانستان عمدتاً به دو مسأله در این راستا توجه داشته‌اند. پیچیدگی‌ها و موانع در راه تحقق دموکراسی با توجه به شرایط خاص اجتماعی و اقتصادی این جامعه و پس از آن پیامدهای منفی که از آغاز فرایند دموکراتیزاسیون وجود داشته است. این کارشناسان و تحلیل‌گران معتقدند که اوضاع بدتر شده است و منازعات گسترش یافته‌اند. اوضاع اقتصادی و اجتماعی، امنیت، بهداشت و سطح آموزش و سواد مردم از نمونه‌ی پیچیدگی‌ها و موانع اساسی تحقق دموکراسی در افغانستان می‌باشد؛ چنین طرفداران این دیدگاه تجربه‌ی برگزاری انتخابات در افغانستان را به عنوان شاهد به تصویر می‌کشند و بر این باورند که نهایتاً نتایج این انتخابات برندگان را در چشم مردم افغان مشروع نمی‌سازد. آنچنان که ارسطو فهمیده بود و آنچنان که شواهد و تجربیات دیگر نشان می‌دهد، دموکراسی هرگز در جامعه‌ای که سطح آموزش و درآمد پائینی دارد موفق و ماندگار نمی‌شود (Rout, 2008).

جمهوری اسلامی افغانستان با واردات ۹۸ درصدی و درآمد سرانه‌ی بسیار پایین جزء فقیرترین کشورهاست. افغانستان در شاخص توسعه‌ی انسانی در سال ۲۰۰۹ که توسط برنامه‌ی توسعه‌ی سازمان ملل متحد منتشر گردیده در آخرین گروه یعنی چهارم قرار دارد و بین ۱۸۲ کشور موجود حائز رتبه‌ی ۱۸۱ شده است (Barro, 2009).

شاخص	میزان
توسعه‌ی انسانی	۳۵۲ درصد
امید به زندگی	۴۳/۶ درصد
افراد با سواد بالای ۵۰ سال	۲۸ درصد
درآمد سالانه	۱۰۵۴ دلار
فقر انسانی	۵۹/۸ درصد
احتمال زنده ماندن تا ۴۰ سال	۷/۴۰ درصد
بی‌سوادی افراد بالای ۱۵ سال	۷۲ درصد
عدم دسترسی به آب آشامیدنی	۷۸ درصد
کودکان زیر ۱۵ سال دارای سوء تغذیه	۳۹ درصد

۱- شاخص توسعه‌ی انسانی در افغانستان سال ۲۰۰۹ (تهیه شده توسط برنامه‌ی توسعه‌ی

سازمان ملل متحد) <http://hdr.undp.org/en>

در دیگر شاخص‌ها نیز افغانستان مقام‌های ته جدول را به خود اختصاص داده است. از دیگر عوامل مهم تضعیف‌کننده‌ی دموکراسی در افغانستان وجود تعداد بسیار کم مدارس ابتدایی و نتیجتاً آموزش بسیار پایین است. در سال ۱۹۹۵ میانگین مدرسه رفتن بزرگسالان ۸ درصد بوده است، که فقط نیجر و مالی از این لحاظ در سطح پایین‌تری از افغانستان قرار داشتند. مسأله‌ی مهم‌تر این است که آموزش بین زنان و مردان نابرابر است. میانگین مدرسه رفتن زنان بزرگسال ۳ درصد است. در حالیکه در افغانستان نسبت مرد به زن ۳ به ۴ بالاترین میزان در میان ۱۰۴ کشور جهان است (Barro, 2009).

از سال ۲۰۰۶ تاکنون دست کم ۲۵۰۰ کارگاه و کارخانه تولیدی به سبب ناتوانی و نبود حمایت دولت از صنایع ملی از بین رفته و کارگران بسیاری در سراسر کشور بیکار شده

اند (سید مسعود، ۲۰۰۸: ۱).

از آنجا که فاصله‌ی عظیم طبقاتی، بی‌عدالتی، تبعیض و گسترش فقر در جامعه از عمده‌ترین عوامل تنش‌های قومی به شمار می‌رود، دموکراتیزه شدن نیازمند وجود حداقلی از رشد اقتصادی و استقرار نهادهایی در راستای پایداری آن است. فقدان طبقه‌ی متوسط و فاصله‌ی عظیم طبقاتی موانع اساسی در دموکراتیزاسیون و همگرایی اجتماعی است. تجزیه و تحلیل آمارهای اقتصادی و اجتماعی افغانستان امروز نشان می‌دهد، فرصت وجود یک دموکراسی میانی (مشخصه کشورهایمانند ترکیه و اندونزی) در پنج سال آینده کمتر از یک درصد خواهد بود (Norchi, 2006: 53).

بیشتر کارشناسان منتقد استقرار دموکراسی در افغانستان، این شکل خاص از دموکراسی‌سازی را ناشی از شدت عمل خاص ایالات متحده می‌دانند. «ایالات متحده به این می‌اندیشد یک دموکراسی نمایندگی از نوع جفرسونی را در افغانستان ایجاد می‌کند؛ یک گفته‌ی بزرگ وجود دارد که می‌گوید دموکراسی‌ها انتخابات می‌سازند، اما انتخابات دموکراسی نمی‌سازد و این دقیقاً همان مورد افغانستان است؛ چرا سعی می‌کنیم دموکراسی را فقط در افغانستان نقاشی کنیم؟» (Johnson, 2009).

واشنگتن همیشه دموکراسی را توصیه می‌کند، حتی برای فقیرترین ملت‌ها و نتیجه‌اش شامل شکست‌هایی چون کنگو و هاییتی می‌شود (Dyer, 2003, 1).

تصویر غربی از دموکراسی نمی‌تواند در افغانستان به کار گرفته شود. انتخابات دموکراتیک سرچشمه‌ی مشروعیت در افغانستان نیست چرا که همین انتخابات از ابتدا تا تاکنون نتایج انعکاس تصویر آینه‌وار خواست سیاسی، نظامی و فرهنگی ایالات متحده است (Adiss, 2009).

تحقق دموکراسی در افغانستان کنونی با ماهیت و خصلت دولتی رابطه دارد. دولتی که به صورت طبیعی پایگاه وسیع و گسترده‌ی مردمی ندارد و از منافع اکثریت قاطع جامعه

نمایندگی نمی‌کند (Developing democracy in afghanistan, 2009). ساختار دولت جمهوری اسلامی افغانستان بنابر ماهیت خود دستخوش تضادهای عمیق درونی است. از یک سو نیروها و شخصیت‌های تکنوکرات، لیبرال دموکرات و مترقی در درون و بیرون خواهان تحقق دموکراسی هستند؛ از سوی دیگر این نیروها به دلیل نداشتن تشکیلات منظم، رهبری جامع‌الشرایط و برنامه‌ی عمل واحد نمی‌توانند خواست‌ها و وعده‌های داده شده‌شان را به ملت افغانستان جامعه‌ی عمل بپوشانند (وحدت، ۱۱:۲۰۰۸).

هیچ توسعه‌ی سیاسی بدون وجود امنیت و رشد اقتصادی وجود نخواهد داشت. مشکلات اساسی افغانستان شامل فساد، حمله‌ی نظامی و اوضاع نامناسب امنیتی است. جامعه‌ی بین‌الملل نیز در خصوص استقرار دموکراسی و ایجاد شرایط نامناسب امنیتی یکصدا نیستند، جعبه ابزارشان برای ایجاد امنیت و ترغیب دموکراسی تقریباً خالی است و تعهداتشان در این زمینه بسیار کوتاه است. که این میزان تعهد جامعه بین‌المللی فقط شرایط منازعه را تقویت می‌کند و نه استقرار دموکراسی. گزارش گروه‌های حقوق بشری در افغانستان نشانگر آن است که تصمیمات سیاسی نه از طریق مشارکت آزاد، بلکه ارباب نمایندگان و مسائل پشت پرده‌ی سیاسی بین مقامات حکومتی و رهبران منتقد نظامی اتخاذ می‌شود. اقدامات ایالات متحده از جمله اتحاد نیروهای نظامی آن با ۷۰۰۰ مرد جنگی افغان که خود از مصایب بسیار رنج می‌برند و از لحاظ گرایش به دیکتاتوری، بنیادگرایی و ضدیت با ارزش‌های لیبرالی فرق چندانی با نیروهای طالبان ندارند، تأثیر چندانی در بهتر شدن اوضاع نداشته است و اقداماتی از این دست بعضاً به تنش‌ها دامن زده است (Nanji, 2008).

در واقع منتقدان فرایند دموکراتیزاسیون در افغانستان اذعان دارند که با وضعیت خاص امنیتی در افغانستان، دموکراسی در این کشور موفق نخواهد بود. چرا که امنیت برای تحقق دموکراسی ختم جنگ و تأمین صلح نیست، هرچند که افغانستان هنوز به همین حد از امنیت نیز نرسیده است. امنیتی که از پیش شرط‌های دموکراسی به حساب می‌آید، امنیت به مفهوم

گسترده‌ی آن است. یعنی برخورداری از مصونیت برای اظهار بیان و اندیشه، امنیت برای تجمعات و تظاهرات، اعتصابات، تشکیل احزاب سیاسی و سازمان‌های مدنی، فعالیت آزاد و مصونیت سازمان‌دهندگان سیاسی، مطبوعات، رسانه‌ها و سایر ابزار اعمال اراده‌ی جمعی و فردی. استقرار دموکراسی با شاخص‌های اصلی آن نیازمند حداقلی از آرامش است. به عنوان مثال در مورد انتخابات، جنوب و شرق افغانستان به طرز خاصی برای رأی‌دهندگان ناامن است و محل جمع‌آوری آراء هر لحظه در معرض انفجار قرار دارد. در مورد زنان نیز اعلام می‌شود که انتخابات آزاد و پرمشارکت توسط زنان باید انجام شود در حالیکه به دلیل اوضاع اجتماعی و مشکلات امنیتی زنان حتی قادر نیستند پای صندوق‌های رأی حاضر شوند (Hodson, 2009).

واحد تحقیقات و بررسی مسائل افغانستان AREU، اخیراً گروهی متمرکز از کارشناسان را برای بررسی دموکراسی در افغانستان ایجاد کرده است. پس از بررسی‌های انجام شده اجماع کلی بر این است که دموکراسی به معنای حکومت مردم، در جایی است که حقوق اولیه‌ی همه توسط آن حمایت شود. دموکراسی شامل امنیت، برابری، غذا و بهداشت کافی و حقوق برای زنان است. با توجه به این مسائل دموکراسی در افغانستان وجود ندارد. آنچه وجود دارد فقط «شعارهای دموکراسی» (Slogans of Democracy) است. با توجه به اوضاع بد امنیتی، مردان جنگی تأثیر فزاینده‌ای بر حکومت دارند و عملاً صلحی وجود ندارد (Warnock, 2009).

دلیل اینکه دموکراسی در افغانستان تا این اندازه شکننده است، ساختار از بالا به پایین قدرت می‌باشد. رئیس حکومت قدرت و ثروت را از مردم به دست می‌آورد و از سوی دیگر منازعه‌ای گسترده برای بدست آوردن آراء به راه می‌اندازد. انتخابات رئیس حکومت به وسیله‌ی مردم به دو دلیل، کمکی به بهبود شرایط نخواهد کرد: اول اینکه بعد از انتخابات رئیس حکومت تا انتخابات بعدی یک دیکتاتور بالفعل می‌باشد. آنها ثروت را استخراج

می‌کنند و در اختیار می‌گیرند، خواست خودشان را به مردم تحمیل می‌کنند و کاندیداها را برای دوره‌ی بعدی انتخابات تحت کنترل دارند. ثانیاً، خود فرایند انتخابات نیز فقط پوسته‌ای از دموکراسی است. مردم فقط بر اساس برداشته‌های قومی رأی می‌دهند که خود این مسأله نیز دوباره منجر به منازعه بر سر قدرت می‌شود (Foldvary, 2009).

چندین مشکل اساسی در مورد انتخابات در افغانستان وجود دارد که فرایند دموکراتیزاسیون را با موانع اساسی مواجه کرده است. فرایند پیچیده‌ی ثبت نام از رأی‌دهندگان، تحقیق و بررسی در مورد کاندیداها، استقرار و اجرای قواعد مالی رقابت و سطح بسیار پایین آگاهی انتخاباتی مردم از این قبیل می‌باشد. سازماندهی و اجرای راه‌کارهای مناسب در خصوص این موارد نیازمند هماهنگی بالای نهادهای افغان می‌باشد، در حالیکه سطح هماهنگی بسیار پایین می‌باشد (Kippen, 2009).

از سی سال گذشته تاکنون در اکثر اوقات «منازعه» بر تمام جنبه‌های زندگی مردم افغانستان تأثیر مستقیم داشته است. در اولین انتخابات به دلیل جنگ و درگیری در بسیاری از استان‌ها، ۶ کاندیدا زندگی خود را از دست دادند. در این میان یک نگرانی عمده نیز در خصوص نقش گروه‌های نظامی و مقامات حکومتی وجود دارد، از این رو، این مقامات حکومتی در بیشتر موارد شدیداً از بعضی کاندیداها حمایت می‌کنند و این به معنی گسترش هرچه بیشتر منازعات می‌باشد (Kippen, 2009).

به چالش کشیدن مسائل انتخاباتی و مشکلات خاص آن از جانب منتقدان استقرار دموکراسی در این کشور، روش که نشان می‌دهد که اصل انتخابات به عنوان ابتدایی‌ترین شروط تحقق دموکراسی هنوز در این کشور با مشکلات اساسی روبرو است.

خطرات و چالش‌های پیش روی دموکراتیزاسیون در افغانستان در سال ۲۰۰۹ همان‌هایی هستند که از آغاز استقرار دموکراسی در این کشور وجود داشته‌اند. فقدان پیشرفت ثابت در وضعیت امنیت، اقتصاد و اجتماع، نشان‌دهنده‌ی عدم موفقیت است (International Affairs, 2009).

حتی پس از گذشت چند سال، هنوز فهم افغان‌ها از انتخابات بسیار محدود است. آنها نمی‌دانند که برای ساختن دموکراسی در کشورشان باید تلاش کنند، بلکه دموکراسی را کالایی می‌دانند که توسط غربی‌ها به کشورشان وارد شده است (Electoral Complaints Commission of Afghanistan, 2006).

بنابراین کسانی که از استقرار دموکراسی در افغانستان انتقاد می‌کنند، همواره مسأله‌ی برگزاری انتخابات را به عنوان شاهد به تصویر میکشند، چرا که حتی کشورهایی با دموکراسی ضعیف نیز در برگزاری انتخابات به عنوان ظاهری از دموکراسی، با چنین مشکلات اساسی که در افغانستان وجود دارد، مواجه نیستند. در نتیجه این سؤال مطرح می‌شود که دموکراسی که از دموکراسی‌های ضعیف نیز پایین‌تر باشد، چه ارزشی در مدیریت مسائل دارد؟ منتقدان دموکراسی با توجه به شرایط خاص اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در افغانستان راه‌های جایگزینی گوناگونی پیشنهاد می‌کنند، که عمدتاً یا تقسیم قدرت میان بخش‌های محلی را در بردارد و یا اینکه یک رژیم اقتدارگرا با هدف اولیه‌ی توسعه اقتصادی و اجتماعی را شامل می‌شود.

آنچه از دموکراسی در افغانستان می‌بینیم، دموکراسی بیمار توده‌ای است. راه چاره، کنترل و تقسیم قدرت در سطح محلی است. بسیاری از تئوری‌های سیاسی اهمیت کنترل محلی را بیان کرده‌اند. به عنوان مثال رابرت پوتنام (Robert Putnam) در کتاب Bowling Alone با نكوهش خالی بودن محل تبادل نظر آرای عمومی در دموکراسی‌ها، پیشنهاد می‌کند که با تمرکز زدایی هرچه بیشتر، قدرت در سطوح کوچکتر و محلی اعمال شود. گوردون تولک (Gurdon Tullock) در کتاب "فدرالیست جدید" (New Federalism) می‌گوید که بسیاری خدمات می‌تواند در سطح محلی ارائه شود، سطوح کوچکتری که می‌تواند به سطوح غالب حکومتی تبدیل شود. جان دیویی (Jhon Dewey) در کتاب جامعه و مشکلاتش (The Public and its Problem) می‌نویسد که دموکراسی از سطوح محلی جامعه با پیوند

و پیوستگی رو در رو با افراد آغاز می‌شود. تامس جفرسون در نامه‌اش به کراتوچویل در ۱۲ جولای ۱۸۱۶ پیشنهاد می‌کند که هر بخش به قسمت‌های کوچکی تقسیم شود که هر شهروند خودش بتواند در مسائل عمومی عمل کند. نویسنده فرانسوی کتاب دموکراسی در آمریکا دو تاسکیو اویل (De Tasquevilkil) «اذعان می‌دارد که از زمانی که مردم به طور نزدیک منافع خود را در ارتباط تنگاتنگ با امور محلی شناسایی کرده‌اند، فعالیت‌های مدنی محلی در آمریکا قلب دموکراسی در این کشور بوده است» (Foldvary, 2009).

برای بدست آوردن دموکراسی در افغانستان باید قدرت در محله‌های شهری و روستایی شکل گیرد. هر روستا و محله یک سلول از بدنه‌ی سیاسی باشد و بتواند یک شورا انتخاب کند، شورا یک مجلس قانون‌گذاری استانی ایجاد کند که اعضای پارلمان ملی نیز توسط همین قانون‌گذاری‌های استانی انتخاب شوند. قدرت از مردم می‌آید به جای این که از بالا توسط رئیس ملی و اقتدارگرایان مذهبی اعمال شود (Ibid).

عده‌ای دیگر معتقدند طرح واقع‌بینانه‌تر آن است که یک رژیم اقتدارگرا در افغانستان وجود داشته باشد، که بتواند ثبات سیاسی را فراهم آورد و شرایط اقتصادی را بهبود بخشد. شرایط خاص افغانستان شامل بی‌ثباتی شدید سیاسی و عدم توسعه‌ی اقتصادی نیازمند رژیم اقتدارگرا است، که با بسیج کامل امکانات و نیروها، پیش‌زمینه‌های توسعه‌ی سیاسی و اقتصادی را فراهم آورد. در واقع ظهور ناگهانی دموکراسی بدون وجود حداقل شرایط لازم برای استقرار آن، موجبات شکست آن را فراهم آورده است.

تقسیم قدرت میان بخش‌های محلی ممکن است ظاهراً تصویر قابل قبولی باشد، اما ثبات این تنظیمات مشکوک و بعید است (Diamond, 1999).

برای کشوری مانند افغانستان، با این تکثر بسیار و پراکندگی قومی و بی‌ثباتی در همه‌ی سطوح، تنها یک حکومت اقتدارگرا توانایی سازمان‌دهی شرایط را دارد. استقرار دموکراسی در اساس نیازمند ثبات سیاسی و اوضاع اقتصادی مناسب است. حکومتی اقتدارگرا متشکل



از نیروهای نخبه‌ی افغان با ایجاد ثبات سیاسی و بهبود بخشیدن به اوضاع اقتصادی، می‌تواند زمینه‌های اولیه‌ی استقرار دموکراسی را نیز فراهم آورد (Barro, 2009).

## بخش سوم

### نگاه خوش‌بینانه به دموکراسی در افغانستان؛ دموکراسی لیبرالی و ارزش‌های حداقلی

از زمان سقوط طالبان و حتی قبل از آن تحلیل‌گران مسائل افغانستان و کارشناسان این حوزه نظرات و تحلیل‌های گوناگونی ارائه دادند که این پژوهش آنها را به دو دسته تقسیم کردیم: نخست، آن دسته از تحلیل‌گران که به استقرار دموکراسی در جامعه‌ی افغانستان بدبین بوده از آن انتقاد می‌کنند و پیشنهادات دیگری دارند که در سطرهای پیشین بررسی کردیم و گروه دوم، که دموکراسی حداقلی و ارزش‌های لیبرالی را برای جامعه افغانستان مناسب می‌دانند.

تحلیل‌گران و کارشناسان طرفدار در دموکراسی در افغانستان بر این باورند که جوامع پیچیده راهی جز دموکراسی ندارند. دموکراسی مفرهایی در اختیار گروه‌ها قرار می‌دهد، تا مطالبات خود را به شیوه‌ی دموکراتیک مطرح کنند و منازعات را در چارچوب الگوهای نهادی شده حل و فصل نمایند. رویکرد اجبار و کنترل مبتنی بر سلطه، کارآمدی و مشروعیت خود را از دست داده است.

دموکراسی همان چارچوب شگفت‌انگیز است که بیش از همه کثرت‌گرایی و منافع عمومی را همراه و هماهنگ یکدیگر می‌کند. ارزش‌ها و اصول دموکراتیک چون آزادی، توسعه سیاسی، مشارکت، برابری، کثرت‌گرایی و حقوق شهروندی همگی برای مدیریت تنوع و تکثر در جامعه‌ی افغانستان مفید و چه بسا ضروری است (Asia Foundation, 2007). درحالیکه فقدان توسعه سیاسی و وجود تمرکز قدرت از یک سو و خواست مشارکت اقوام از سوی دیگر سبب بروز تعارض می‌شود، تمرکز زدایی از قدرت و ایجاد توسعه‌ی سیاسی می‌تواند با حل بحران مشارکت؛ به کاهش منازعات کمک نماید. گسترش رقابت و

مشارکت نه تنها موجب تعارض و واگرایی نمی‌شود، بلکه به خواست مشارکت اقوام پاسخ داده و موجبات رضایت را فراهم می‌آورد.

بلا تسر (Belatser) می‌گوید: دستیابی به آرمان‌های دموکراسی در جوامع پیچیده و متکثر، نیازمند ساده‌سازی تعریف دموکراسی است. در این برداشت به جای تأکید بر ارزش‌های کلاسیک دموکراسی چون حاکمیت مردم، مشارکت عمومی، آزادی فرد، حقوق اقلیت‌ها، حاکمیت قانون، تنش‌زدایی، آگاهی و روشنفکری در تعدیل حکومت اکثریت و آزادی منفی به معنای رهایی از اداره‌ی خودسرانه‌ی اکثریت تأکید شده است (نش، ۱۳۸۷).

پیوند لیبرالیسم و دموکراسی به ویژه برای جوامعی که با محدودیت‌هایی در دموکراتیک شدن مواجهند (جوامع متفرق پیچیده)، حائز اهمیت بسیار است. زیرا تأکید بر نظارت همگانی، حکومت اکثریت و مصلحت عمومی (دموکراسی کلاسیک) ممکن است همانطور که جان استوارت میل نگران بود به استبداد اکثریت بینجامد. استبداد اکثریت چه بسا که از استبداد اقلیت خطرناک‌تر است. واقع‌گرایان همواره از احتمال پیدایش استبداد اکثریت، سرکوب بیشتر اقلیت‌ها، گرایش سیاست به افراط در نتیجه مشارکت مستمر توده‌های مردم، امکان تأسیس حکومت خودکامه به نام اراده‌ی عمومی و از میان رفتن بیشتر قید و بندهای قانونی بر قدرت نگران بوده‌اند. اینها دقیقاً همان نگرانی‌های مربوط به جوامع چند قومی چون افغانستان است.

امروزه ارزش‌های دموکراسی کلاسیک چون نظارت همگانی، حکومت اکثریت و اراده‌ی همگانی معیار دموکراتیک بودن نیستند که نگران مشکلات تحقق آنها در افغانستان باشیم. امروزه مسأله‌ی اصلی دموکراسی‌ها حفظ ارزش‌ها و شاخص‌های لیبرالی است که تعهد به آنها ریشه‌ی بسیاری از مناقشات قومی در افغانستان را از بین خواهد برد (Ennis, 2008).

در جامعه‌ی افغانستان تعلقات گروهی و قومی به مرگ آزادی فردی انجامیده است. آنچنان که فرد هویت خود را در چارچوب گروه قومی تعریف می‌کند. «هرآنچه که به

گروه قومی تعلق دارد، می‌تواند شامل حال فرد شود؛ از سوی دیگر فرد مشمول همان محرومیت‌هایی است که گروه قومی» (Armandos, 2005 : 14)؛ آزادی فردی در معنای لیبرایی و حداقلی آن بیشتر سلبی و به معنای آزادی از فشارهای بیرونی است که کمک می‌کند تا دسته‌بندی‌های انعطاف‌ناپذیر قومی-فرهنگی به وسیله‌ی تعهد به آزادی فردی به نرمی و انعطاف‌پذیری تمایل یابد و راه بررسی برابری فردی و در نتیجه همگرایی هموار شود.

مدار و تساهل به عنوان یکی دیگر از شاخص‌های دموکراسی که با نسبی‌گرایی دموکراتیک دارای پیوند و نقش است، برای جامعه‌ی ناهمگون افغانستان کاربرد اساسی دارد. زیرا در این جوامع دیدگاه‌ها را با تضادها و تعارض‌های گوناگون بروز می‌کند. بلاستر اذعان دارد که با پیدایش مفهوم تکثرگرایی جدید، دیدگاه‌های لیبرایی از مدارا تغییر یافته و تأکید شده و نقطه‌ی تأکید آن از گوناگونی افراد به گوناگونی منافع و گروه‌ها منتقل گردیده است (Ibid).

مدارا دقیقاً متضمن شرایط خاص افغانستان است که دارای ساختار همگون نیست و گروه‌های کوچک و بزرگ هرکدام با هویت و منافع خاص در کنار هم قرار گرفته‌اند. لذا هنگام برخورد میان آنها مناسب‌ترین راه رسیدن به نوعی سازش است، نه پیروزی و تسلط یکی بر دیگران، آنچنان که قوم پشتون چنین سلطه‌ی یگانه‌ای را داشته است (www.areu.org.2009).

تمایز حوزه‌ی عمومی و خصوصی نیز جزو شاخص‌های دموکراسی است. لیبرالیسم همواره مرزی میان حوزه‌ی عمومی و خصوصی زندگی ترسیم می‌کند. حوزه‌ی خصوصی را مقدس و محترم و مصون از دخالت قدرت سیاسی می‌داند. تفکیک حوزه‌ی عمومی و خصوصی برای جامعه‌ی افغانستان از آن حیث اهمیت دارد که اقوام و اقلیت‌ها می‌توانند به حفظ حوزه‌ی هویت قومی و فرهنگی خود در حوزه‌ی خصوصی مبادرت ورزند و در حوزه‌ی عمومی و تصمیم‌گیری‌های جمعی و سیاسی بر اساس منافع عمومی و هویت‌های ملی عمل کنند. این چارچوب همان است که می‌تواند زمینه‌ها را فراهم آورد، برای اینکه هویت قومی و ملی با هم سازگار شوند (Nixon,2009).

یکی دیگر از اصول مورد تأکید حامیان دموکراسی در افغانستان، حقوق بشر است. حقوق بشر بخش وسیعی از دموکراسی‌سازی در افغانستان را تشکیل می‌دهد، با توجه به همین رویکرد است که حقوق بشر یکی از منابع اصلی مشروعیت قانون اساسی افغانستان و روند سیاسی جدید در این کشور قلمداد شده است (ملازهی، ۹۸:۱۳۸۴).

تأکید بر حقوق بشر و تعهد به آن، در کاهش منازعات اجتماعی و فرهنگی تأثیر بسزا دارد. امروزه گفته می‌شود که دموکراسی مبتنی بر حقوق بشر به مثابه‌ی یک راهکار عملی هماهنگی کثرت‌گرایی و منافع عمومی در جوامع ناهمگون به کار می‌رود (ارم، ۶۷:۱۳۷۶). حقوق بشر ضمن داشتن رابطه تنگاتنگ با حاکمیت قانون، جزء ذاتی دموکراسی محسوب می‌شود، زیرا امروزه دموکراسی دارای دو عنصر و پایه‌ی اساسی است: حکومت اکثریت و حفظ حقوق انسانی فرد (پلاتنر، ۶۱:۱۳۸۴).

امروزه غالباً مبارزه برای دموکراسی از راه مبارزه برای حقوق بشر صورت می‌گیرد و فرایند دموکراسی‌سازی مبتنی بر حقوق بشر است. حقوق بشر در جوامع چند قومی از آن رو اهمیت دارد که آنچه در قبال اقوام و اقلیت‌ها انجام می‌شود، عمدتاً از موارد نقض حقوق بشر به شمار می‌رود. بدین لحاظ تأکید بر حقوق بشر و رعایت آن در واقع حرمت نهادن به حقوق پایه‌ای اقوام می‌باشد. از آنجا که بسیاری از منازعات قومی در نقض حقوق بشر ریشه دارد، رعایت این حقوق نقش مهمی در کاهش بحران قومی و ایجاد همگرایی خواهد داشت (Watch Human Rights, 2009).

دموکراسی مبتنی بر حقوق بشر یکی از الگوها و راه‌کارهای اصلی مدیریت وضعیت خاص اجتماعی و سیاسی افغانستان می‌باشد. در این راستا کمیسیون مستقل حقوق بشر که در زمان دولت موقت تأسیس شده، اکنون به یک نهاد قدرتمند تبدیل شده که در سراسر افغانستان دارای نمایندگی است (ایرج، ۲۰۰۷:۱).

در کنار کمیسیون مستقل حقوق بشر، سازمان و نهادهای گوناگونی در مورد حقوق

بشر در افغانستان فعالیت دارند. انجمن جامعه‌ی مدنی و حقوق بشر، سازمان دفاع از حقوق بشر، جامعه‌ی مدافع حقوق بشر و کمیته‌ی حقوق بشر سازمان ملل متحد، نمونه‌هایی هستند که تحلیل‌گران مدافع استقرار دموکراسی از آن به عنوان نتایج دموکراسی در افغانستان یاد می‌کنند.

این دسته از تحلیل‌گران به شاخص نظام شهروندی نیز اشاره دارند. نظام شهروندی علاوه بر تأکید بر برابری، با تفاوت‌ها و تمایزات گروهی نیز سازگاری دارد. در چارچوب نظام شهروندی که برابری و تفاوت را با هم سازگاری می‌دهد، کثرت‌گرایی فرهنگی تأیید و به رسمیت شناخته شده و تعامل اجتماعی گروه‌های قومی در جوامع چند قومیتی سمت و سوی مسالمت‌آمیز می‌یابد. فقدان نظام شهروندی در افغانستان، شرایط را برای قطبی شدن جامعه و احساس محرومیت نسبی افراد و گروه‌ها به وجود آورده است که از بعد روانشناسی اجتماعی مهم‌ترین بستر نارضایتی در جامعه‌ی افغانستان می‌باشد.

در واقع اکثریت تحلیل‌گران و و کارشناسان مدافع استقرار دموکراسی در افغانستان اذعان دارند که ما با فرایندی روبرو هستیم که در درازمدت جواب خواهد داد و همه راه‌های دیگر موقتی و محکوم به شکست می‌باشند. مشارکت گروه‌های اجتماعی و قومی در فرایند تصمیم‌گیری دقیقاً همان پادزهر مناقشات قومی است که از سوی دیگر با رعایت حقوق اساسی و پیشرفت حقوق بشر در افغانستان از سطح منازعات می‌کاهد و در این زمان نمی‌توان از شکست دموکراتیزاسیون در افغانستان سخن گفت، چرا که پیشرفت‌هایی در زمینه‌های گوناگون وجود داشته است و افغانستان نیاز به زمان دارد.

شورای بین‌المللی توسعه و امنیت اذعان دارد که علی‌رغم وجود وضعیت بد امنیتی در افغانستان و لیست بلند مسائل و چالش‌ها در این کشور، به طور واضح می‌توانیم ببینیم که دانه‌های دموکراسی در افغانستان تازه جوانه زده‌اند و مردم افغانستان مخاطب دریافت‌کننده دموکراسی هستند. تحقیقات انجام شده توسط ICOS در جنوب افغانستان و کابل در

سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ نشان می‌دهد که مردم دموکراسی را درک کرده‌اند و تنوع گسترده‌ای از بحث‌های باز در خصوص کاندیداها وجود دارد. تعداد زیاد گروه‌ها و کاندیداها اعتبار خاصی را نشان می‌دهد. تحقیقات ICOS همچنین غیبت قابل توجه پیش‌زمینه‌های قومی انتخاب رئیس جمهور را نشان می‌دهد و اینکه در خصوص کاندیداها زن نیز بحث‌های انتخاباتی بسیاری وجود دارد (www.icosgroup.net,2009).

این موارد از آن رو بیان می‌شود که منتقدان دموکراسی در استدلال‌های خود بسیار به مسأله‌ی امنیت افغانستان، درک بسیار پایین مردم از دموکراسی و عدم توسعه‌یافتگی، به عنوان چالش‌های اساسی استقرار دموکراسی در افغانستان اشاره دارند.

### نتیجه‌گیری

علی‌رغم فقدان بسیاری از زمینه‌ها و شروط دموکراسی، شکست رویکردهای غیردموکراتیک و سلطه‌گرانه از مهم‌ترین زمینه‌های پذیرش دموکراسی در افغانستان به شمار می‌رود. با این وجود از آغاز استقرار دموکراسی در افغانستان با نظارت ایالات متحده، دیدگاه‌های متفاوتی در این باره ارائه شده است. بعضی دیدگاه‌ها در حمایت از فرآیند دموکراتیزاسیون و در مقابل، برخی در انتقاد از آن مطرح شده‌اند. وضعیت جامعه‌ی افغانستان را می‌توان با توجه به (وضعیت جوامع پیچیده‌ی معاصر) توضیح داد. مشکل دموکراسی در جوامع پیچیده‌ی معاصر بیشتر به مسائلی چون فقدان همبستگی اجتماعی و ضعف دولت مربوط است، که ساختارها، هویت‌ها و یا سازمان‌های سیاسی و طبقاتی و همبستگی‌آفرین که دولت دموکراتیک را پی‌ریزی می‌کنند در آن با فروپاشی مواجه‌اند.

مخالفان و منتقدان استقرار دموکراسی در افغانستان، عمدتاً پیچیدگی‌ها و موانع تحقق دموکراسی در این کشور را ناشی از شرایط خاص اجتماعی-اقتصادی این جامعه و پس از آن پیامدهای منفی که دموکراتیزاسیون از آغاز در این کشور ایجاد کرده است، می‌دانند.

اینان اوضاع خطرناک امنیتی، سطح پایین بهداشت و آموزش، برگزاری ضعیف و مخاطره‌آمیز انتخابات و درک پایین مردم از دموکراسی را برای انتقاد بیان می‌کنند و عمدتاً کنترل و تقسیم قدرت در سطوح محلی و یا حکومتی اقتدارگرایانه با هدف ثبات سیاسی و توسعه اقتصادی را به عنوان راه حل جایگزین دموکراسی پیشنهاد می‌کنند.

موافقان دموکراتیزاسیون در افغانستان با تأکید بر دموکراسی حداقلی و ارزش‌های لیبرالی همچون آزادی فردی، حقوق اقلیت‌ها، حاکمیت قانون، تنش‌زدایی، آگاهی و روشنفکری در تعدیل حکومت اکثریت و نه ارزش‌های کلاسیک دموکراسی، معتقدند که دموکراسی با تمرکز زدایی از قدرت و ایجاد توسعه‌ی سیاسی با حل بحران مشارکت می‌تواند به کاهش منازعات کمک نماید. دموکراسی با خود، مدارا و تساهل، حقوق بشر، نظام شهروندی، حاکمیت قانون و مصلحت عمومی را برای افغانستان به همراه دارد. واقعیت این است که بستر اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ی افغانستان (همبستگی مکانیکی) قابلیت پذیرش دموکراسی را ندارد. باین حال، همواره سعی شده است دموکراسی از بالا به پایین جریان یابد. تلاش برای ساری و جاری کردن دموکراسی از بالا به پایین اساساً در چارچوب دولت‌سازی در افغانستان اتفاق افتاده، این در حالی است که اگر قرار باشد دموکراسی به مفهوم واقعی کلمه در افغانستان جریان یابد، باید ابتدا ملت‌سازی اتفاق افتد. دموکراسی پروژه‌ای، دولت‌سازی پروژه‌ای و هرگونه الگوی رفتاری دیگری که پروژه‌ای بوده و از بستر طبیعی خود (پروژه‌ای بودن) خارج باشد، چشم‌انداز روشنی از آینده ترسیم نمی‌کند.

بنابراین وضعیت پیچیده‌ی استقرار دموکراسی در جامعه‌ی افغانستان، اکنون واقعاً به صورت یک معما درآمده است. مخالفان و موافقان دموکراسی در افغانستان هرکدام با توجه به شرایط خاص اجتماعی و اقتصادی این کشور استدلال‌های خاص خود را مطرح می‌کنند. به هر حال جامعه‌ی افغانستان جزو جوامع پیچیده است و به منظور بررسی استقرار دموکراسی در جامعه‌ی افغانستان باید ویژگی‌های خاص این کشور یعنی فرهنگ سیاسی پایین، غلبه‌ی

قوم‌گرایی بر ملت‌گرایی، تکمیل نشدن فرایند ملت‌سازی و فقدان توسعه‌ی اقتصادی را مد نظر قرار داد.

### منابع:

۱. ارمه، گی. فرهنگ و دموکراسی، ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر، تهران، ققنوس، ۱۳۷۶.
۲. انصاری، خواجه بشیرالدین احمد. ذهنیت قبیله‌ای، انتشارات خاور، ۱۳۸۴.
۳. ایرج، شهباز. گسترش فعالیت‌ها در زمینه حقوق بشر در افغانستان ۱۳۸۶، [www.bbc.co.uk](http://www.bbc.co.uk).
۴. پلانتر، مارک. حقوق بشر، ترجمه‌ی موسی اکبری، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴.
۵. رسولی، یاسین. پاسخ سنت به سکولاریزم در افغانستان، تهران، انتشارات عرفان، ۱۳۸۶.
۶. صبا، داوود. اندیشه و عمل، فصلنامه خط سوم، ۱۳۸۳.
۷. فکوهی، ناصر. قوم‌شناسی سیاسی، رولان برتون، تهران، انتشارات نی، ۱۳۸۴.
۸. ملازهی، پیرمحمد. فرصت‌ها و تهدیدات امنیتی فراسوی جمهوری اسلامی ایران در نگرش به افغانستان، کتاب امنیت بین‌الملل، تهران، موسسه فرهنگی ابرار معاصر، ۱۳۸۴.
۹. نش، کیت، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۷.
۱۰. وحدت، سید نظام‌الدین. دموکراسی و موانع بر سر راه تحقق آن در افغانستان، مجموعه سخنرانی.

11. Adiss, K. Middle east Election 2009:Lebanon, Afghanistan election. washington DC:congressional Reaserch service, library of congress, 18 may 2009.

12. Afghanistan Presedontial Election:power to the people or powerful? London :International Concil on Security and Development (ICOS)march 2009. 52 p .[www.fas.org](http://www.fas.org).

13. [www.areu.org](http://www.areu.org). democracy for Afghaniestan, 2009.



14. Armandos, W. Asia, Dmocracy, Sort of Afghanistan society problems. The Economist, london, sep 24, vol 376 ISS. 8455, 2005.
15. Asia foundation. Benefit of Democracy, 2007.
16. Barro, R.J. Democracy in Afghanistan? Don't Hold Your Breath, www.cfr.org, 2009.
17. Developing Democracy in Aghanistan. www.cfr.com, 2009.
18. Diamond, E. Afghanistan Issues, Afghanistan reaserch an evaluation unit, 2004.
19. Dyer, G. Creating Democracy in Afghanistan was doomed from the Start. camentary, Salt Lake Tribune, 2003.
20. Electoral Complaints Commission of Afghanistan, 2009.
21. Ennis, D. Analysis of the Electoral legal of Afghanistan, International Foundation for electoral System (IFES), www.ifes.org, 2008.
22. Foldvary, F. Democracy for Afganistan? symposium on strenghening democratic practices in Sout Asia, 2009.
23. Hodson, B. Jastic in Time of Terror, BRITISH JOURNAL OF CRIMINOLOGY, 2009.
24. Human development reports. www.hdr.undp.org/en, 2009.
25. Human Rights Watch, 2009.
26. International affairs, Afghanistan, Iran and Iraq, political rewrite, 2006.
27. www.icosgroup.net, 2009.
28. Johnson, T.J. Painting Democracy on Afghanistan, www.cfr.org world elections, october 23, 2009.

29. Kippen, G. Afghanistan in 2009 and 2010, Building Democracy in Afghanistan, Afghanistan Reaserch and Evaluation.www.areu.org, 2008.
30. Nanji, M. Democracy in Afghanistan, www.countrcurrents.org , 2009.
31. National Democratic Institution for International Affairs, 2009.
32. Nixon.brayan. Afghanistan Hidden Problem. Afghanistan Reaserch Newsletter, 2009.
33. Norchi, C. From Real State to Nation State: who will lead Afghanistan? NewYork, 2006.
34. Offe,C. Modernity and the State:East,West.polity press:Cambridge, 1996.
35. Roy, O. Afghanistan from the Holy war to Eivil war, Clarvin publication: London, 1995.
36. Rout, Bob. Political Problems in Afghanistan, State Building in Afganistan, proquest, Asia Briefing .
37. Topper.R. Ethnicity Order and Meaning in the Anthropology of Iran and Afghanistan .edition.du CNR.paris, 1998.
38. Warnock, J.w. Crushing Democracy in Afghanistan, global reaserch in Afganistan, 2009.